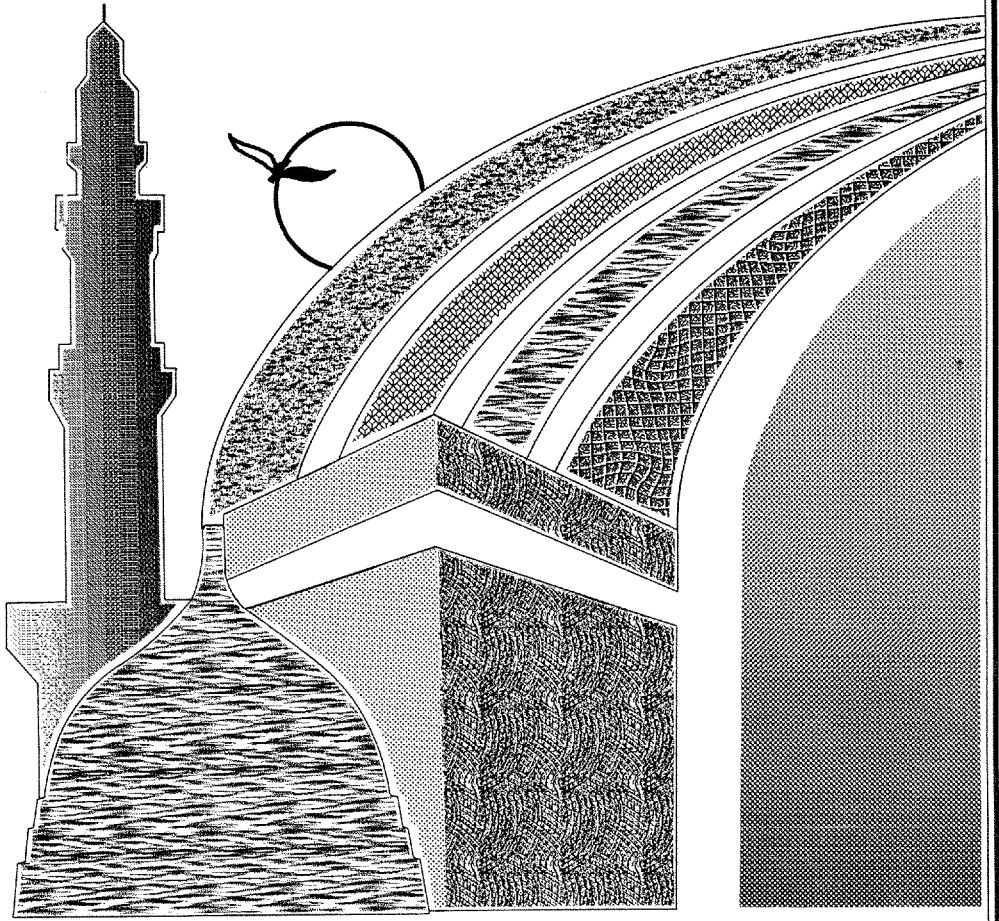
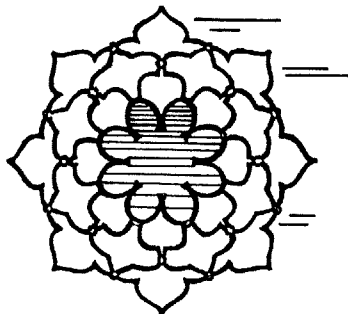


# تاریخ و جہاں



# تاریخ تشیع در مکه، مدینه و...



مارکوسلتی / رسول جعفریان

حملة سلطان سلیم به ممالیک در سال ۷ - ۱۵۱۶، شریف مکه را بر آن داشت تا تسلط دولت عثمانی بر سرزمین حجاز را به رسمیت بشناسد. اندکی بعد، فتح نخست بغداد (در سال ۱۵۳۴) و بصره (به سال ۱۵۳۶) سبب شد تا دولت عثمانی در قلب سرزمینهای کهن اسلامی حضور یابد.

در چشم مردمان عرب، سلیم و جانشینان او سلطان الروم بودند، اما این روشن بود که آنچه امپراطوری عثمانی به دست آورد، تنها یک توسعه جغرافیایی نبود، بلکه صرف نظر از تمایلات و باور مذهبی اجداد سلطان سلیم، بعد سیاسی و مذهبی پیدا کرده بود. اکنون قیافه دولت عثمانی با مسؤولیت سنگینی جلوه می‌کرد. موقعیت به دست آمده جدید، دستیابی به مقام «خادم الحرمین»<sup>۱</sup>؛ یعنی عنوان متظاهرانه‌ای بود که از ممالیک خلع شده به ارث رسیده بود و به دلیل داشتن ادعای «خليفة المسلمین»، نخستین وظیفه این دولت حمایت و حفاظت از دو شهر مکه و مدینه، فراهم کردن وسائل نگهداری و تأمین آسایش آن دو شهر، ایجاد نظمی مطمئن و امنیت سالانه برای حاجیان، دفاع از مذهب و

\* - این گفتار از مجموعه مقالات کنگره‌ای است که به سال ۱۹۹۱ در روم برگزار شده (و در سال ۱۹۹۳ منتشر گردیده) است:

CONVEGNO SUL TEMA LA SHI'A NELL'IMPERO OTTOMANO, ROMA, 1993 ACCADEMIA NAZIONALE DEI LINCEI

این کتاب، بیست و پنجمین کتابی است که توسط کابینای مستشرق معروف ایتالیایی بنیادگذاری شده، منتشر می‌شود.

عقیده و حفظ وحدت مؤمنان بود.

در اصل، با توجه به وظایف رسمی یک حاکم عادل، هیچ چیز تازه‌ای رخ نداده بود. تنها پس از شکست دولت ممالیک و پیوستن آخرین سلسله ترکمان در آناتولی شرقی، مقابله با دولت صفوی که مدعی تسلط بر دارالاسلام در محدوده حق خود بود، مطرح شده بود.<sup>۱</sup> روی کار آمدن سلطان سلیم اول، کسی که خطر بزرگ قزلباشان را در نخستین روزهای پیش از روی کار آمدنش درک می‌کرد، به عنوان یک نقطه عطف در حیات مذهبی و سیاسی امپراطوری عثمانی شناخته می‌شود.<sup>۲</sup> او و جانشینانش با حمایت سرسختانه از تسنن و پس از آن، حمایت‌های دینی از نهادها و تأسیسات مذهبی، توانستند بمانند و پس از شکست تهدید قزلباشان صفوی، تمامیت ارضی خود را حفظ کنند. با این حال، طبیعت ناهمگون امپراطوری که از زمان تأسیس، شاهد همزیستی گروه‌های شیعه و سنی، بلکه بالاتر، بدعت‌گرا بود، همچنان حفظ شد.

این تصور خطاست که گفته شود پس از تصرف ممالک تحت سلطه ممالیک، نوعی همگونی مذهبی به وجود آمد، به عکس، به جز یک استثنای برجسته مانند مصر، این امر (ناهمگونی) با تبلیغات شدیدتر صفویان دنبال شد، به طوری که صفویه با رد کردن عقاید افراطی و پذیرفتن نوعی تشیع معتدل و میانه‌رو، امید کسب هواداری جوامع کوچک اما ریشه‌داری را داشتند که در سراسر سرزمین‌های عربی امپراطوری پراکنده بودند.

یک نگاه سریع به نقشه مذهبی امپراطوری توسعه یافته، خودگویای این واقعیت است که مذهب شیعه امامی تا حدود زیادی در عراق، بحرین، شرق جزیره العرب، یمن، حجاز، لبنان، سوریه و نیز میان اکثریت شهرهای مرکزی مانند بغداد، بصره، و شهرهای مقدس عراق، و همچنین حلب، دمشق، صیدا، مرسا و بالأخره دو شهر مقدس مکه و مدینه حضور داشته است.

این مقاله تحقیقی عمیق، درباره «اوضاع تشیع در امپراطوری عثمانی» نیست، بلکه امید آن، تنها مشارکت در بررسی تاریخ تشیع در قلمرو عثمانی در قالب بررسی پنج مورد است که اولاً نمونه برخورد دولت عثمانی است با تشیع و ثانیاً نمودار وضعیت و گرایش‌های جوامع شیعی است که تحت سیطره حکومت سنی‌ها زندگی می‌کنند؛ مکه و مدینه، جبل عامل، حلب و دمشق.

## تشیع در مکه و مدینه

حضور تشیع یا هواداری از علی علیه السلام به صورت فردی یا خاندانی در مکه، و نیز به صورت عناصر محلی یا مهاجر از نقاط دیگر، به طور جدی با تاریخ این شهر به نخستین روزهای حضور اسلام در آن باز می‌گردد. ظهور سلسله خودمختار محلی خاندان شیعی بنی‌الحسن، به روشنی از موقعیت بالا و ماهیت این حضور خبر می‌دهد.

مسأله‌ای که برای مدتی طولانی مورد غفلت بوده، موضع گرایشهای شیعی سه سلسله از شرفا است که یکی پس از دیگری از قرن دهم به بعد حاکم بر مکه شدند؛ جعفریها، هواشم و بنو قتاده؛ مسأله‌ای که اخیراً در یک مقاله عالی توسط R. Mortel مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>۳</sup>

وی در پرتو منابع اهل سنت، به روشنی نشان داده است که شرفای مکه به طور رسمی، از تشیع به صورت نوع میانه رو زیدی آن، دست کم تا اوایل قرن پانزدهم (میلادی) حمایت می‌کرده‌اند. سنی‌ها به طور غالب، شرفای مکی حامی زبیدیان و امام زیدی را که اجازه می‌یافت در مسجد اعظم (مسجد الحرام) بر مذهب خود نماز بگزارد، سرزنش می‌کردند. به دیده آنها، مکه محل تجمع بدعتگران یا مجمع الروافض شده بود!

مارتل خاطر نشان کرده است که در قرن پانزدهم، تا اندازه‌ای به دلیل فشار مماليك، شرفای مکه به تدریج با روی آوردن به تسنن شافعی، اقدام به قطع پیوند خود با زیدیه نمودند. این واقعیت که شماری از آنها زیر نظر دانشمندان سنی به تعلیم حدیث پرداخته و اجازه از آنها دریافت داشتند، از دید مارتل، به معنای شاهدی قطعی بر تغییر رویه مذهبی شرفای مکه می‌باشد.<sup>۴</sup> به باور من، باید در این مسأله احتیاط بیشتری شود؛ زیرا ما از منابع شیعی در می‌یابیم که چگونه برخی از دانشمندان شیعی به تعلیم حدیث نزد عالمان سنی پرداخته و از آنها اجازه دریافت می‌داشته‌اند؛ گرچه همین منابع تغییر مذهب شرفا را یادآور می‌شوند که البته در آغاز دوره عثمانی رخ داده و نیز این که این تنها راه حفظ خودمختاری آنها و حفظ قدرت واقعی آنها بر حجاز بوده است.<sup>۵</sup>

افزون بر حضور مستمر نیروهای منظم مستقر در جده و مکه تحت فرماندهی سنجق بیک و اهمیت جدیدی که به منصب قاضی حنفی داده شد، آمدن عثمانیها به شهر نیز کوششهای واکنش‌گرایانه ضد صفوی را به شهر مکه آورد (و جو ضد صفوی را به ایجاد کرد).



ترس از جاسوسان صفوی کاملاً محسوس بود، به طوری که منجر به بسته شدن دوره‌های و نوبتی راه بیابانی حج، بصره، لحسا، جزیره، به ویژه در طی سالهای ۱۵۵۵ تا ۱۵۹۱ شد.<sup>۶</sup> این وضعیت در سالهای ۱۰۴۷ / ۱۶۳۸ به اوج خود رسید، زمانی که فرمان اخراج همه زائران ایران از مکه و ممانعت از انجام حج توسط آنها در سالهای آتی، توسط سلطان مراد چهارم صادر شد.<sup>۷</sup> گرچه وقایع بعدی نشان می‌دهد که این فرمان چندان جدی گرفته نشد و حجاج ایرانی همانند دیگران، همچنان به حج می‌آمدند. در واقع شرفای مکه، دلایل فراوانی برای اجازه دادن به حجاج ایرانی برای آمدن به حج و داشتن روابط خوب با صفویه، داشتند. آنها به عنوان اعقاب پیامبر ﷺ، مورد احترام و ستایش تمامی مؤمنان شیعه تحت حاکمیت صفویان بودند. اشخاص بلند پایه درباری، مقامات مذهبی و ثروتمندان افراد دست و دلبازی بودند که بخششهایی در قالب هبه یا وقف داشتند. با این وصف، حضور حسن بن عجلان حسنی به عنوان یکی از شرفای مکه در دربار شاه عباس، تعجب‌انگیز نخواهد بود.<sup>۸</sup> به هر روی، ما باید به خاطر بسپاریم که حج، نقش مهمی را در اقتصاد حساس مکه در زمینه تجارت بر عهده داشت و ممانعت از آمدن تاجران ایرانی، بر روی درآمد کسان زیادی که در این موقعیت به تجارت مشغول بودند، تأثیر می‌گذاشت.

به هر حال تشیع در مکه فعال بود، حتی به نظر می‌رسد که گاه در پوشش تسنن به فعالیت می‌پرداختند. به عنوان مثال می‌توان به خاندان طبری اشاره کرد که اینان از سادات حسینی بودند و در میان آنها، فقیه، امام، شاعر و مورخ وجود داشت. آنها تا اواسط قرن دوازدهم از طبرستان به مکه آمده و در این دیار اقامت گزیدند. همین طور آنها در قرن سیزدهم توانستند با حمایت شرفای مکه، نظارت بر پست مذهبی مهمی؛ مانند امامت مقام ابراهیم و در نتیجه منصب مفتی شافعی را به دست آورند.<sup>۹</sup> این درست است که اعضای این خانواده در منابع به عنوان دانشمندان سنی اصیل یاد و معرفی شده‌اند،<sup>۱۰</sup> اما گفته شده که یکی از آنها با نام سید عبدالله بن محمد طبری (م بعد از ۱۰۴۴ / ۱۶۳۵) نسخه‌ای از یک کتاب برقی (م بعد از ۱۸۳ / ۷۹۹) دانشمند شیعی را که در باره احادیث اهل بیت علیهم‌السلام بوده کتابت کرده که این خود پرسشها و تردیدهایی را در باره مذهب واقعی آنها مطرح می‌کند.<sup>۱۱</sup>

مورد مشابه وضعیت احمدبن فضل‌بن محمد باکثیر مکی (م ۱۰۴۷ / ۱۶۳۷-۳۸) شاعر و

منجم است. او در حمایت شریف مکه درآمد تا آنجا که کتاب «وسيلة المأل فی مناقب الال»<sup>\*</sup> را به او اهدا کرد. وی در مقدمه کتابش خاطر نشان می‌کند که از خدا به سبب اعطای محبت اهل بیت، که شایسته آن هستند، سپاسگزار است. این چیزی است که در منابع شیعه برادر به حساب آوردن او به عنوان یک پیرو مخلص علی علیه السلام، علی‌رغم وابستگی ظاهری به مذهب شافعی، کافی است.<sup>۱۲</sup>

به هر روی، چنین به نظر می‌رسد که تشیع از بیرون وارد مکه شده است. اگر شیعیان ایرانی، در مواقعی، در ورود به مکه مشکل داشتند، شیعیان ساکن مناطق عربی چنین مشکلی را نداشتند. دلایل آنها برای آمدن به مکه عبارت بود از انجام فریضة حج، تجارت، زندگی در کنار خانه خدا در پرهیز از مسائل دنیوی، و یا به عکس برخورداری از بذل و بخشش شرفا، بسیاری از افراد یا خاندانهای شیعه مذهب در طی قرن شانزدهم و هفدهم در مکه اقامت گزیدند. آنها به عنوان شاعر، مورخ و محدث شهرتی به دست آورده و با دانشمندان سنی درآمیختند، از آنها حدیث شنیدند و اجازه روایتی دریافت کردند. برخی از آنها نیز به کار تألیف کتابهای رجال یا حدیث مشغول شدند. همین شهرت بود که کسان دیگری را وادار می‌داشت تا برای تحصیل نزد آنها بیایند.

آنها مدت زمانی در مکه می‌ماندند و برخی مواقع همانجا ازدواج می‌کردند و بعدها مکه را به قصد مناطق دیگر؛ از جمله وطن خود، عراق، ایران یا هند، ترک می‌کردند. در اینجا به بیان چند نمونه قابل توجه می‌پردازم.

داود الحکیم انطاکی (م ۱۰۰۸ / ۱۶۰۰ یا ۱۰۱۱ / ۱۶۰۳) یک طبیب مشهور با گرایشهای صوفیانه، نزد یک دانشمند ایرانی و چند شیخ جبل عامل تحصیل کرد. او گفته است که مراسم حج را با شهید ثانی انجام داده و سپس در قاهره سکونت گزیده است. شهرت وی به عنوان طبیب سبب رنجش علمای محلی از وی شد که او را به روافضی‌گری متهم کردند. وی به مکه گریخت و از حمایت شریف حسن بن ابی‌نعمت برخوردار شد.<sup>۱۳</sup>

سید عبدالرحیم بن عبدالله بن پادشاه الحسینی (متولد نیمه نخست قرن هفدهم) به مکه آمد و با تألیف کتاب «تحفة النجباء فی مناقب آل العباء» محبت شریف مکه را به خود

\* - شرح حال وی در سلافة العصر ص ۲۰۴ آمده است. وی این کتاب را در سال ۱۰۲۷ تألیف کرده که عنوان کتاب ماده تاریخ آن است.



جلب کرد، کتابی که وی در آن با زیرکی خاص، بسیاری از احادیث سنی و شیعی، در فضائل اهل بیت را فراهم آورد.<sup>۱۴</sup>

میرزا محمد بن علی استرآبادی (م ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) دانشمند برجسته شیعی، که نامش در منابع سنی هم آمده، بیشتر سالهای عمر خویش را در مکه گذراند و در همانجا سه کتاب مشهورش را در رجال [رجال کبیر، متوسط و صغیر] به نگارش درآورد.<sup>۱۵</sup> یکی از شاگردان وی، عالم شیعی دیگری است از استرآباد، با نام محمد امین بن محمد شریف (م ۱۰۳۳ / ۱۴۲۴) که در مکه زندگی می‌کرد و در همانجا بود که حمله سخت خود را نسبت به مکتب اصولی آغاز کرد، مکتبی که اکثریت علما و فقهای امامی از آن حمایت می‌کردند.<sup>۱۶</sup>

آموزه‌های وی مورد حمله شدید نورالدین علی بن علی بن ابوالحسن شامی (م ۱۰۶۸ / ۱۶۵۸) قرار گرفت. وی در اصل از ساکنان جبل عامل و مادرش همسر شهید ثانی بود. وی پیش از آن که به مکه برود، روزگار درازی را در دمشق به تحصیل نزد دو عالم سنی گذراند. یکی مورخ دمشقی حسن بورینی (م ۱۰۲۴ / ۱۶۱۴) و دیگری مفتی شافعی حلب عمر العرضی (م ۱۰۲۴ / ۱۶۱۴).<sup>۱۷</sup> از پنج فرزند وی، زین العابدین (م ۱۰۷۳ / ۱۶۶۲) و علی (م ۱۱۱۹ / ۱۷۱۷) در مکه سکونت گزیدند و از احترام و محبت شریف مکه برخوردار بودند. جمال الدین (م ۱۰۹۸ / ۱۶۸۷) به هند رفت، حیدر به اصفهان، و ابوالحسن به دمشق. برخی از نوادگان آنها را تا قرن هیجدهم در مکه می‌شناسیم.<sup>۱۸</sup>

به هر روی، احساسات خصمانه‌ای در آنجا بود که گاه خود را نشان می‌داد. سید زین العابدین بن نورالدین بن امیرمراد حسینی کاشانی، زمانی دراز در مکه اقامت داشت. او از شاگردان محمد امین استرآبادی بود و میانه سالهای ۱۰۴۱ / ۱۶۳۲ تا ۱۰۵۰ / ۱۶۴۱ کشته شد، گرچه جزئیات مرگ وی در ابهام ماند.<sup>۱۹</sup> زمانی که سیل سال ۱۰۳۹ / ۱۶۳۰ سبب خرابی مکه شد، و او نقشی اساسی در بازسازی آن عهده‌دار گردید، آن گونه که فخرکنان لقب مؤسس بیت الله الحرام را به خود می‌دهد، گرفتار شهرت بدی شده بود.\*

در سال ۱۰۵۰ / ۱۶۴۸ برخی از مردم در حال طواف، حسین بن ابراهیم گیلانی تنکابنی، فیلسوف و عارف مکتب اشراقی را متهم کردند که شکم خود را به چهار رکن کعبه

\* - او این داستان را در کتاب مفرحة الاتام خود بیان کرده است. نک: اعیان الشیعه، ج ۷، صص ۱۶۸ و ۱۶۹ (محسن امین از این ادعای او

که خود را مؤسس نامیده، سخت انتقاد می‌کند). الامینی، شهداء الفضیله، بیروت، ۱۹۸۳، صص ۲۰۵-۱۸۶

مالیده است. آنان به تصور آن که وی با مالیدن آلت تناسلی خود، قصد هتک حرمت کعبه را داشته، وی را به سختی کتک زدند. پس از آن وی مصمم شد تا مکه را به سوی مدینه ترک کند، اما هنوز به مدینه نرسیده بود که درگذشت و در نزدیکی قبر ابوذر غفاری مدفون شد.<sup>۲۰</sup> بار دیگر در سال ۱۰۸۸ / ۱۶۷۸ گروهی از شیعیان ایرانی، توسط گروهی مردم خشمگین که به وسیله شریف برکات سوم و قاضی محمد میرزا تحریک شده بودند، به بهانه آن که کعبه را آلوده کرده‌اند، کشته شدند. در میان مقتولان، یکی هم سید محمد مؤمن بن دوست استرآبادی حسینی، شاگرد دیگر محمدمامین استرآبادی بود که به خاطر پاکی و زندگی زاهدانه‌اش شهرت داشت.<sup>۲۱</sup> خبر این واقعه به سرعت پخش شد و هر کسی که به عنوان شیعه شناخته می‌شد، در پناه شریف مکه در آمد.

دانشمند معروف محمد بن حسن حرّ عاملی<sup>۲۲</sup> (م ۱۱۰۴ / ۱۶۹۳) که برای انجام سومین سفر حج خود در مکه بود، از ترس جانش در حمایت شریف درآمد.

سید موسی بن سلیمان به وی کمک کرد تا به یمن برود.\* این اقدام، نشانی از هواداری طایفه بنو قتاده، از مذهب تشیع است. مهاجرت خاندان حسنی فضل الله از مکه به روستای عیناوا و یارون در جبل عامل، که ممکن است انگیزه این حادثه مصیبت‌بار باشد، به نظر می‌رسد که این فرض را تأیید می‌کند.<sup>۲۳</sup>

\* - [مترجم]: گزارش این واقعه را به تفصیل عصامی (۱۰۴۹ - ۱۱۱۱) در «سمط النجوم العوالی» (ج ۴، صص ۵۲۸ و ۵۲۹ مصر، مطبعه السلفیه) آورده است. وی می‌نویسد: «در روز پنجشنبه هشتم شوال ۱۰۸۸ حادثه غریبی در مکه رخ داد و آن این که در شب آن روز، حجرالاسود، باب و پرده کعبه و مصلاهی جمع، به چیزی شبیه عذره آلوده شد و هر کس می‌خواست حجر را ببوسد، دست و صورتش آلوده می‌شد. این سبب تحریک مردم و ترکها شد. آنان جمع شدند و همه جا را شستشو دادند. در آنجا یکی از فضلاهی رومی درس می‌گفت. وی شاهد بود که هر روز جماعتی از رافضیان به نماز و سجود و رکوع در برابر کعبه مشغولند. وقتی این واقعه رخ داد، گفت: این کار جز از رافضه که ملازمه بیت الله هستند سر نزنده است. در آن لحظه سید محمد مؤمن رضوی در پشت مقام ایستاده قرآن می‌خواند. آنها نزد او آمده، قرآن را از دست او گرفته بر سر او کوفتند و به کتک زدن وی مشغول شدند. آنگاه وی را از باب الزیاده بیرون انداختند و آن قدر با سنگ بر او زدند که بمرد. در این حال، یکی از سادات رفاعی، لب به اعتراض گشود، او را هم به وی ملحق کردند! پس از آن سومی و چهارمی و پنجمی، من خود آنها را دیدم که بر روی هم افتاده بودند و مردم آنها را سب می‌کردند. عصامی می‌افزاید: من از نزدیک آنچه را که به کعبه مالیده بود دیدم، متوجه شدم که از قاذورات نیست، بلکه از سبزیجات و روغن متعفن است که بوی نجاست می‌دهد. معلوم نشد این کار چه کسی بوده، اما گمان من این است که این کار را عمداً برای کشتن این افراد انجام داده بودند.» احمد سیبای از معاصران هم گزارش این نقلها را آورده و نوشته است، اگر این نسبتها به شیعه درست بود، هر ساله، به دلیل حضور هزاران شیعه در مکه، نباید جای سالمی در آن می‌ماند. تاریخ مکه، ص ۲۸۴





## افزوده مترجم

مکه قرن دهم از مراکز اصلی شیعه بوده است. ابن حجر هیتمی در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقة» نوشته است: دلیل نگارش این کتاب در رد شیعه، کثرت و فزونی شیعه در شهر مکه است.

نمونه‌های فراوانی از عالمان شیعه را می‌توان یافت که در این دوره در مکه سکونت داشته و در همانجا درگذشته‌اند.

شیخ احمد بن حسین نباطی (م ۱۰۷۹) در مکه نزد شیخ نورالدین عاملی درس خوانده است (ریاض ۱ / ۳۵). شیخ احمد بن محمد بن مکی شهیدی، چندین سال در مکه مجاور بوده است (۱ / ۶۷). افراد دیگر عبارتند از: شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی (م ۱۰۸۸ یا ۱۰۹۱) در مکه بوده است (۱ / ۱۰۹). سیدجمال الدین بن نورالدین (۱ / ۱۱۵). شیخ حسین بن حسن عاملی ظهیری از شاگردان ملامحمد امین استرآبادی (۲ / ۴۴). شمس الدین حسین بن محمد شیرازی (از معاصران افندی) (۲ / ۸۳). حسین بن محمد علی نیشابوری مکی در سال ۱۰۶۱ اجازه‌ای برای محمد محسن بن اسماعیل اصفهانی در پشت نسخه‌ای از تهذیب الاحکام نوشته است.\* وی متولد مکه بوده و تا پایان عمر همانجا سکونت داشته و اجازه‌ای در سال ۱۰۵۶ برای مولی نوروز علی تبریزی نوشته است. (ریاض ۲ / ۱۷۱). سیدحیدر بن سیدعلی موسوی عاملی؛ شیخ حر در سال ۱۰۶۲ در مکه او را دیده و نوشته است که یکی دو سال بعد در همانجا درگذشت (امل‌الامل، ج ۱، ص ۸۸). نمونه‌های دیگری هم وجود دارد که برخی را در مقالی دیگر آورده‌ایم.\*\*

## تشیع در مدینه

این نکته تعجب برانگیز است که در مقایسه با مکه، به جز تاریخ مدینه در قرن نخست هجری، آگاهی‌های اندکی داریم. (به عنوان مثال نگاه کنید به مدخل «مدینه» در EI2) و تعجب

\* - کتابخانه آیه‌الله مرعشی نسخه خطی شماره ۱۰۵۱۷

\*\* - نک: علل برافتادن صفویان، مقاله «حجاج شیعی در دوره صفوی»، صص ۲۷۴ - ۲۷۰

بیشتر این که تاکنون دانشمندی برای شناساندن این دوره اقدامی نکرده است. از آغاز دوره عباسی، شهر مدینه تحت سیطرهٔ اعقاب حسین بن علی بن ابی طالب بود که با عنوان بنوالحسین شناخته می‌شوند. به نظر می‌رسد که این خاندان، با حفظ مناصب رسمی، چون قاضی، خطیب، امام جماعت، مسؤولیت موقوفات برای توزیع غذا میان فقرا در مراسم عاشورا - به ویژه در میان طوایف جماز، عطیه و هواشم - موقعیت خود را به عنوان امرای شهر، حتی پس از فتح آن توسط عثمانیها، حفظ کرد.<sup>۲۴</sup> منابع شیعه به ما می‌گویند که بنوالحسین برخلاف شرفای مکه، به دلیل حمایت بی‌اندازه از اهل بیت، در نهایت قدرتش را از دست داد، اما در این باره، تاریخ خاصی ارائه نمی‌دهند. مداخلهٔ مکرر شرفای مکه در مسائل این شهر، تعیین افرادی از سوی آنها برای اشغال پستهای مهم و نقش آنها به عنوان میانجی در درگیریها و دشمنیهای ایجاد شده در میان خاندان بنوالحسین، نشانگر آن است که باید نقصی در نفوذ سیاسی آنها رخ داده باشد.

در دو قرن نخست حکومت عثمانیها، طایفهٔ بنی‌شدقم از سادات بنوالحسین، به عنوان نسب شناسان و مورخان برجسته از دیگران متمایز و ممتاز بودند. آنها مکرر مسؤولیت بیت‌المال را داشته و دست کم یک بار نیز در مدیریت حرم نبوی شرکت داده شدند.<sup>۲۵</sup> آمادگی آنها در داشتن عنوان نقیب الاشراف، می‌توانست نقش مهمی را در شهر و اطراف آن برای آنها به دنبال داشته باشد. نوعی از قدرت نظامی می‌بایست سبب جذب آنها به این منصب باشد، چرا که می‌دانیم آنها رهبری نبردهای اشراف را در دفاع از مدینه و یمن در برابر شرارت‌های بدویان که از سوی شرفای مکه تقویت می‌شدند، سازماندهی و رهبری می‌کردند.<sup>۲۶</sup> بخشی از حوادث محلی مرتبط با آنها، آن است که نقبای خاندان شدقم در جهت بهبود بخشیدن به وضعیت شرفا، با زیرکی، خود را نزد سلاطین عثمانی و نیز صفوی که وقف‌های زیادی برای آنها قرار داده و درآمد سالانهٔ آن را برایشان می‌فرستاد، محبوب می‌کردند. نقیب احمد بن سعد بن شدقم (م ۹۸۸ / ۱۵۸۰) با فرستادن پیشکش‌هایی برای سلطان مراد سوم او را بر آن داشت تا بخشی از زمینهای قابل کشت مصر را وقف کند که درآمد سالانهٔ آن ۴۰۰۰ اردب تخمین زده می‌شد و توسط احمد شریفی که مستقیم از طرف استانبول اعزام می‌شد، تحت نظر نقیب میان اشراف تقسیم می‌شد.<sup>۲۷</sup> علی بن تقی مدنی (۱۰۸۱ / ۱۶۱۷) بعد از سفر به اصفهان، دمشق، استانبول و قاهره، توانست حمایت شریف



بزرگ مکه مشهور به زید بن محسن (م ۱۰۷۷ / ۱۶۶۶) را به دست آورد. وی او را به عنوان نقیب مدینه تعیین کرد. اشراف آن روزگار گله داشتند که عواید موقوفاتی که شاه عباس برایشان معین کرده، به طور منظم به دست آنها نمی‌رسد. نقیب علی از شاه عباس دوم خواست تا آرزوهای پدر بزرگش (عباس اول) را برآورده کند که او چنین کرد.<sup>۲۸</sup>

ظهور یک سلسله هندی شیعی در دکن برای اشراف اهمیت زیادی یافت. خاندان ابن شدقم نزد سلسله نظام‌شاه در احمدنگر، حامیان فراوانی به دست آورد.<sup>۲۹</sup> نخستین ارتباط توسط نقیب علی بن شدقم (م ۹۶۰ / ۱۵۵۳) برقرار شد. او به دکن رفت و با برهان اول نظام‌شاه دیدار کرد و سپس به مدینه بازگشت.<sup>۳۰</sup> کار مشابه از فرزندش، بدرالدین حسن نقیب بن شدقم مدنی بود که به دکن رفت و مورد استقبال گرم حسین نظام‌شاه قرار گرفت. در آنجا به عنوان «رئیس العلما» منصوب شد و با دختر شاه ازدواج کرد.<sup>۳۱</sup> از طریق مادرش ثروت هنگفتی - مطابق قانون - به دست او و جانشینانش افتاد که سالانه ۱۲۰۰۰ سکه طلا به وی پرداخت می‌شد. او به دلیل حمایتش از فقرا و نگرفتن مالیات و عشریه از اتباعش، مورد ستایش قرار گرفته است. به هر روی، او سالانه مقدار زیادی از ثروت خود را برای بستگانش به مدینه می‌فرستاد. وی پس از مرگ حسین نظام‌شاه در سال ۹۷۲ / ۱۵۶۵ به حجاز بازگشت و همراه علمای شیعه و سنی در مکه به تحصیل پرداخت و خود را با تأسیس دو وقف عام در مدینه به عنوان فردی خیر مشهور کرد. وی از موقعیت خودش ناراضی بود و به همین دلیل به دکن بازگشت و به سال ۹۹۹ / ۱۵۹۰ در همانجا درگذشت.<sup>۳۲</sup>

پس از وی پسرش محمد (م ۱۰۰۸ / ۹ - ۱۶۰۸) رهبری اشراف را برای مدتی حفظ کرد، اما پس از مدتی فشار توطئه‌های محلی وی را وادار به فرار به سوی مکه کرد.<sup>۳۳</sup> فرزند دیگر او حسین به اصفهان رفت و نزد شیخ بهایی عالم برجسته، به تحصیل پرداخت. شاه عباس اول، محبت خود را با بخشش مقدار زیادی پول و وارد کردن نامش در دیوان به وی نشان داد. وی به طور غیر منتظره‌ای ماندن در آنجا را رها کرد و دعوت حاکم حویزه، سید مبارک مشعشی (م ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶) را برای آمدن نزد او پذیرفت.<sup>۳۴</sup> بدرالدین نواده حسین بن علی (م ۱۰۹۰ / ۱۶۷۹) باز راه هند را در پیش گرفت تا عالی‌ترین مقام روحانی دربار اورنگ زیب، سلطان مغول، باشد.<sup>۳۵</sup>

یک خاندان دیگر از بنوالحسین که از مهاجران جدید به حجاز بودند، و به احتمال، اواخر

قرن شانزدهم آمده بودند، و شهرت و توفیقی در هند به دست آوردند، نظام الدین احمد بن محمد معصوم شیرازی مکی مدنی (م ۱۰۸۶ / ۷۶ - ۱۶۷۵) بود که فعالیت خود را با مدیحه‌سرایی در تجلیل شریف مکه زید بن محسن آغاز کرد. وی در سال ۱۰۵۵ / ۴۶ - ۱۶۴۵ به دکن رفت. حاکم گلکنده عبدالله قطب شاه، ریاست قلمرو خود را به او داد و دخترش را نیز به ازدواج وی درآورد.<sup>۳۶</sup> زمانی که حامی او در سال ۱۰۸۳ / ۱۶۷۲ درگذشت، او تلاش ناموفقی را برای به دست آوردن حکومت گلکنده انجام داد و روزهای پایانی زندگیش را در زندان گذراند.<sup>۳۷</sup> فرزند او، علی خان بن معصوم مدنی شیرازی (م ۱۱۲۰ / ۱۷۰۹) شاعر، مورخ و نسب شناس معروف، نویسنده کتاب «سلافة العصر»، در مدینه متولد شد و در مکه درس خواند. در سال ۱۰۶۸ / ۱۶۵۸ در سن نوزده سالگی، روش پدر را دنبال کرده، به حیدرآباد رفت. وی برای ۴۸ سال در هند ماند و به نزدیک‌ترین وزیر اورنگ زیب سلطان مغول شد.<sup>۳۸</sup>

به طور خلاصه، باید گفت بر اساس آگاهیهای اندک در دسترس، چنین به نظر می‌رسد که تشیع مدینه به عکس مکه، بیشتر در خاندانهای محلی بود که به طور سنتی مناصب عمومی داشتند. دانشمندان شیعی از خارج یا از مکه برای زیارت به مدینه می‌آمدند و اندکی از آنان در همانجا اقامت می‌گزیدند. مکه به عنوان مرکز اصلی تجمع، تحصیل و مباحثه شیعیان حجاز و غیر حجاز بود.

### افزوده مترجم

به نظر می‌رسد جدای از سادات، شهر مدینه، از قرون پیشین شیعیان بومی داشته و این وضعیت تا دوره صفوی و پس از آن تا امروز وجود دارد. زمانی که در سال ۶۵۴ در حرم نبوی آتش سوزی شد، از آنجا که شیعیان در حرم نفوذی داشتند، از سوی یک شاعر سنی گفته شده که چون دست روافض آنچه را لمس کرده، این آتش برای از بین بردن آثار لمس آنها بوده است:

لم یحترق حرم النبی لحادث  
لکنها ایدی الروافض لامست  
یخشی علیه و ما به من عار  
تلك الرسوم فطهرت بالنار

ظریفی شیعی هم در پاسخ گفته بود:

لم یحترق حرم النبی لحادث  
و لكل شیء مبتدع عواقب



## لکن شیطانین قد نزلابه و لکلّ شیطان شهاب ثاقب

باید گفت که این حضور ادامه داشته و هیچگاه قطع نشده است. اما از دوره مورد بحث مؤلف، نقلی از سیدنعمه‌الله جزایری داریم. وی می‌نویسد: در سال ۱۰۹۵ به حج مشرف شده و به مدینه رفتیم. در آنجا شیعیان را دیدم که بدون تقیه به زیارت بقیع می‌روند. یکی از ساکنان مدینه به من گفت که سال پیش علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه بقیع بود رفته و نسخه‌ای از المزار شیخ مفید را یافتند که در آن بر خلفا لعن شده بود. کتاب را نزد قاضی آورده و از او خواستند که اجازه دهد قبه امامان را تخریب کنند. قاضی نپذیرفت و کار شکایت به استانبول کشید که البته خواسته آنها مقبول نیفتاد.\*

## تشیع در جبل عامل

با تسلط دولت عثمانی، جامعه کهن شیعه، در آغاز یک راه طولانی رشد فرهنگی قرار گرفت و این علی رغم ناثباتی‌های منطقه‌ای بود که در این سرزمین وجود داشت. در حالی که منابع اقتصادی، ثروت و قدرت نظامی در دستان رؤسای محلی بود، برخی از آن‌ها شیعی بودند، مانند علی الصغیر در جبل، حرفوش در بعلبک و کرح نوح در دره بقاع. در این مناطق، تعلیم و تربیت در انحصار چند خانواده از علما و فقها بود که مرتب از دواجهای داخلی داشته و مناصب از پدر به فرزند منتقل می‌شد. این خاندانها که به عنوان شیخ روستا و راهنمایان مذهبی عمل می‌کردند، بر پیروانشان نفوذ داشتند، اما نتوانستند تشکیلات مذهبی منظمی به وجود آورند. در بیشتر اوقات، حتی عالمان برجسته، مجبور بودند تا ضروریات زندگی خویش را خود تأمین کنند.<sup>۳۹</sup>

برآمدن سلسله صفوی، به طور طبیعی، تأثیر زیادی بر جامعه شیعه گذاشت. علی بن عبدالعال کرکی (م ۹۴۰ / ۳۴ - ۱۵۳۳) از نخستین کسانی بود که دعوت شاه اسماعیل را پذیرفت و به ایران آمد تا به عنوان عالی‌ترین مقام مذهبی در دولت شاه طهماسب فعالیت کند.<sup>۴۰</sup> نمونه‌های مشابه، به ویژه از میان همشهریهای وی از کرک نوح وجود دارد، در همان حال، شمار زیادی از آنان در منطقه باقی ماندند تا زندگی ساده و زاهدانه و کار مطالعه و

\* - المقامات، نسخه خطی (مرعشی، ش ۳۳۹۶) برگه‌های ۳۵۹ و ۳۶۰

نوشتن را مانند اجداد خود ادامه دهند. همچنین در بالا بردن سطح آموزشها و تحصیلات و فضل خود در ارتباط مداوم با دانشمندان سنی بکوشند. برخی از آنها در تلاش برای به رسمیت شناخته شدن خود به عنوان «علما» از طرف نهادهای مذهبی دولت عثمانی بودند. نمونه این برخورد زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی، رهبر برجسته مذهبی جبل عامل در قرن شانزدهم<sup>۴۱</sup> و شاگرد وفادارش حسین بن عبدالصمد عاملی<sup>۴۲</sup> (م ۹۸۴ / ۱۵۷۶) است که همراه استاد به استانبول رفتند تا پستی در یکی از مدارس به دست آورند. پس از آن که در دمشق و حلب چنین پستی به دست نیامد، شهید به عنوان مدرس، در مدرسه‌ای در بعلبک تعیین شد و حسین در مدرسه‌ای در شهر بغداد.

توجه زین الدین در ایجاد یک رتبه مدرسی در عثمانی، یا ایجاد یک موقعیت استوار در جهت بنای استقلال مالی برای خود و شاگردانش بود؛ بدان امید که این جمع را از برخی از حمایت‌های ناجور کسانی از رهبران محلی شیعه که حاضر به اعطای موقعیت ویژه و ممتازی به علما نبودند، آزاد سازد. متأسفانه این تجربه عمر کوتاهی داشت. پس از آن که وی به مدت دو سال در بعلبک، بر طبق مذاهب خمسه فتوا می‌داد، به زادگاه خویش بازگشت و خود را از دنیای خارج منزوی کرد. حسین بن عبدالصمد شاگرد او در بغداد هم، پست خود را به دلیل ناکافی بودن وقف آن وانهاد. <sup>۴۳</sup> کشته شدن زین الدین (۹۶۶ / ۱۵۵۸) در راه استانبول، در حالی که سلطان و علمای آن شهر وی را خواسته بودند، طور ناخوشایندی یادآور برخورد ظالمانه و متعصبانه همقطاران سنی او و برخورد سخت آنها در از میان بردن همه جوامع شیعی عرب بود. احتمالاً این رخداد راه را برای مهاجرت هرچه بیشتر علما به ایران یا نقاط امن دیگر هموار می‌کرد.<sup>۴۴</sup>

جالب آن که اعقاب بلافصل وی مصمم شدند تا در سرزمین عثمانی بمانند. فرزند او جمال الدین حسن عاملی (م ۱۰۱۱ / ۱۶۰۲) یک عالم برجسته شیعی در نوع خود، به استثنای یک دوره کوتاه که برای تحصیل در نجف بود، در جبل عامل زیست. بر اساس یک نقل، وی سفر زیارتی به مشهد را هم نپذیرفت، از آن جهت که مبادا شاه عباس اول به وی تکلیف کند تا در ایران بماند.<sup>۴۵</sup> فرزند وی، محمد عاملی پس از فوت پدر و معلم خود، جبل عامل را ترک کرد و برای پنج سال در مکه زندگی کرد. در این سالها او از نزدیکان میرزا محمد استرآبادی بود و در کار تألیف «رجال» از نظر تنظیم و تجدید نظر در آن، به وی کمک می‌کرد، همچنان



که یک نسخه از آن را استنساخ کرد. وی به جبل عامل بازگشت و از آنجا به کربلا رفت و در نهایت در مکه سکونت گزید و همانجا در سال ۱۰۳۰ / ۱۶۲۱ درگذشت. گفته شده است که شاه صفوی با اصرار از وی دعوت کرده بود تا به دربار وی بیاید اما او رد کرده بود.<sup>۴۶</sup> مسن‌ترین فرزند وی، زین الدین محمد عاملی (م ۱۰۶۴ / ۱۶۵۴) شاعر پر آوازه، دو بار به ایران آمد، اما بیشترین سالهای عمرش را در مکه گذراند.<sup>۴۷</sup>

حرفوش بعلبک و ابن علوان، همسایگان کرک نوح، دو نمونه دیگر از مقامات رسمی عثمانی شیعی بودند که در منطقه حضور داشتند. حرفوش به عنوان حاکم بعلبک خدمت کرده و برای مدت کوتاهی اداره منطقه حمص را هم بر عهده داشتند آنها با حاکمان\* دمشق نیز پیوندهایی داشتند. بر اساس سیاست عثمانیها در منطقه، حرفوش به عنوان نیروی برای مهار کردن قدرت رو به رشد دروزیان به کار گرفته شد، به طوری که در سال ۱۰۳۶ / ۱۶۲۵ فخرالدین دوم معن در نهایت آنها را شکست داد و از بعلبک بیرون راند. اندکی بعد، یکبار دیگر، آنها به عنوان حاکمان محلی بقاع در قرن هیجدهم ظاهر می‌شوند.<sup>۴۸</sup>

آنچه بیشتر به بحث مربوط است، به عقیده من، خانواده ابن علوان است، خانواده‌ای از سران اشراف که اعضای آن به طور انحصاری پست نقیب الاشراف بعلبک را از دوره ممالیک در اختیار داشتند. برجستگی ابن علوان، از سرپرستی وی نسبت به یکی از اماکن مقدس واقع در کرک نوح که گفته می‌شود مقبره نوح پیغمبر است، برگرفته شده است. پیوند آنها با این مکان مقدس مانعی بر سر راه تلاشهای ممالیک برای جایگزین کردن سنیان در سرپرستی بر آن، در آن زمان بود، آن هم درست زمانی که، نیز به دلیل موقوفات آن، به تدریج بر موقعیت اقتصادی و اجتماعی حرم افزوده می‌شد.

عثمانیها، از طریق حنّش، مقدم دره بقاع در آن زمان، بر اهمیت این منطقه افزودند. در میان سالهای ۹۳۵ - ۹۵۰ / ۱۵۲۹ - ۱۵۴۴ محمد بن ناصرالدین الحنّش، وقف بزرگی را شامل قنوات آب، باغها و اختصاص زمینی برای نگهداری حرم ایجاد کرد و مدیریت و سرپرستی آن را به نقیب الاشراف سید علوان بن علی بن حسین و اعقاب وی واگذار کرد. نکته جالب آن که در متن وقف نامه، از سیدعلوان مانند اجدادش، به عنوان شیخ الاسلام و با تعبیر «قدوة العلماء

السادة الشافعية» یاد می‌شود.<sup>۴۹</sup> منابع تأیید می‌کنند که این خانواده طی چهار قرن حکومت عثمانی سرپرستی حرم را در اختیار داشته است.<sup>۵۰</sup> این نکته قابل توجه است که ابن علوان شاخهٔ لبنانی یک خاندان شیعی دمشق را بنیاد گذارد که آنها هم مکان مقدس محلی دیگری را که مقبرهٔ سیده زینب است در اختیار داشتند.<sup>۵۱</sup>

### تشیع در حلب

حلب شهری با پیشینهٔ تشیع، حتی بعد از سقوط دو دولت شیعی حمدانی و مرداسی و روی کار آمدن قدرتمندان سنیان یعنی زنگیان و ایوبیان و ممالیک، همچنان به جذب و میزبانی علمای شیعه به خود ادامه داد. هنوز در قرن چهاردهم، با وجود آزار و تعقیبها که هر لحظه بلاد شام را در می‌نوردید، شمار علمای شیعه که به تنهایی در آن شهر زندگی می‌کردند تا پانزده نفر می‌رسید.<sup>۵۲</sup> خاندان کهن و برجستهٔ بنوزهره از سادات حسینی که معتقد بودند که از نسل امام جعفر صادق علیه السلام هستند، از جمله خانواده‌های روحانی و هدایتگر شیعی بودند که در این شهر زندگی می‌کردند. در واقع، منابع سنی، از آنها به عنوان عامل شیوع بدعتی در حلب یاد می‌کنند که از سوی حران آمده است، در حالی که آنها در اصل از مردمان مدینه بودند.

بنوزهره از طریق به انحصار در آوردن مقام نقیب الاشرافی، به عنوان رهبر اشراف حلب به دست آوردند و در اواسط قرن چهاردهم برای آنها وقف بزرگی که مربوط به برخی روستاها و زمینهای حاصلخیز کشاورزی آن ناحیه بود، ایجاد کردند.<sup>۵۳</sup>

با پیروزی عثمانیها، تشیع در حلب رو به افول گذاشت. منابع ادبی تنها چند گزارش از بنوزهره ارائه می‌دهند اما از فعالیتهای مذهبی شیعی آنها آگاهیهای روشنی در اختیار نمی‌گذارند. در نهایت در قرن شانزدهم، حضور تشیع در میان تاجران بزرگ و نیز جامعهٔ اشرافی که در یکی از دو حرم از نوادگان علی علیه السلام در حلب زندگی می‌کنند، یعنی مشهدالحسین نمودار می‌شود.<sup>۵۴</sup>

کامل الفزی، مورخ حلبی، به روشنی اظهار می‌کند که شیعه در پردهٔ تقیه فعالیت می‌کردند تا قدرت را به ضرر سنیان دست آورند، این فعالیت تا قرن هفدهم (دوازدهم) ادامه داشت. اما وی آنها را نمی‌شناساند یا نمی‌خواهد بشناساند.<sup>۵۵</sup>





مهمه دفترلری\* به ما گزارش می‌دهد که در داخل و خارج مرزهای تاریخی این ایالت، اوضاع آشفته بوده است: گروههای قزلباش در اُرفه (Urfa) در سال ۱۵۷۴؛ یک لعنت‌کننده بر سه خلیفه نخست در عین‌تاب در سال ۱۵۷۰؛ و بالاتر از همه، شاه اسماعیل دروغین در منطقه‌ی ایلستان (Elbistan) به سمت شمال مَرعش که یک شورش ضدی عثمانی را در سال ۱۵۷۸ رهبری کرد.<sup>۵۶</sup> همینطور ما می‌دانیم که حزب اردبیل، در خود حلب هم نیرومند بوده است.<sup>۵۷</sup>

زمانی که به دیوان حکومتی مراجعه می‌کنیم، بنی زهره را در سال ۱۶۳۰ می‌بینیم که در عملاً برخوردار نزع‌گرایانه از موضع خود ندارند، به ویژه در باره شخص احمد افندی زُهرروی. من جزئیات زیادی را در ارتباط با زهرروی‌ها ملاحظه کردم که بر اساس آنها می‌توان اظهار کرد که میان سالهای ۱۶۳۰ تا ۱۶۸۰ آنها به صورت یک گروه محدود از نخبگان محلی بودند که این خود نتیجه فعالیت‌های شدید و گسترده اقتصادی آنها در باب تجارت، پرداخت وام، تولید صابون و داشتن مقام‌های رسمی بود. آنها همچنین پیوندهای اجتماعی - سیاسی استواری را با دیگر خاندانهای برجسته از طریق ازدواج فراهم آوردند، خاندانهایی مانند کواکبی که از عالمان مذهبی و مفتیان بودند. احمد زهرروی برای مدتی مسؤولیت موقوفات مکانهای مقدس منطقه حلب (۴۲ - ۱۶۳۹) و «قسام عسکری» (۴۵ - ۱۶۴۴) دو منصب مهم را بر عهده داشت.

در سال ۱۶۵۴ و ۱۶۵۶ احمد زهرروی و برادرش بهاء‌الدین، وقفی را شامل دو کارخانه صابون‌سازی، مغازه، باغهای میوه و زمینهای کشاورزی ایجاد کردند. وقفنامه‌های این دو مورد، نشان می‌دهد که آنها وفادار به ایمان مذهبی پدران خود بودند به این ترتیب که در باره این دو مورد هبه قطعی آمده است که بر فرض از بین رفتن خاندان آنها، باید نیمی از وقف برای مشهد المحسن، دومین مکان مقدس در حلب<sup>۵۸</sup> و نیم دیگر آن برای هزینه زائران حرم امام حسین علیه السلام در کربلا باشد. صرفنظر از اختصاص این بخش‌ها به حرم موجود در حلب، اختصاص آن به زائران مهمترین حرم در جهان شیعه که در کنترل و سرپرستی سادات عراق و حوزه اقتدار صفویان بود، امری شگفت‌انگیز و بی‌نظیر برای حلب است.<sup>۵۹</sup>

\* - مجموعه اسناد دوره عثمانی است که گزارشهای شورشها و مخالفتها از نواحی مختلف در آن گردآوری شده است.

زوال زهروی‌ها در دههٔ پایانی قرن هفدهم و اضمحلال تقریباً کامل آنها در نیمهٔ نخست قرن هیجدهم، به معنای پایان تشیع حلب بود. تمایلات هواخواهانه نسبت به امام علی علیه السلام در مراسم سالانه در روز عاشورا در قرن نوزدهم باقی ماند،<sup>۶۰</sup> در حالی که عقیدهٔ اصیل شیعی محدود به چند روستا در منطقه اِدْلِب (Idlib) و جبل سماعه شد.<sup>۶۱</sup>

### پانوشتها:

۱- در بارهٔ ارتباط دولت عثمانی و صفوی نک:

J.L. BACQUE-GRAMMINT, *Les safavides et leurs voisins*, Istanbul 1988 ; B. kutukoglu, «Les relations entre l'Empire Ottoman et l'Iran dans la seconde moitié du XVIe» *Turcica* 6 (1975), 128-145.

2. I. BELDICEANU-STEINHETT, «Le regne de Selim Ier: tournant de la vie politique et religieuse de l'Empire Ottoman», *Turcica* 6 (1975), 34-48

3. R. MORTEL, "Zaydi shiism and the Hasanid Sharifs of Mecca", *IJMES* 19 (1987), 455-472

۴- همان، صص ۴۶۷ و ۴۶۸

۵- محسن امین، اعیان الشیعه، (بیروت، ۱۹۸۶) ج ۴، ص ۱۸ و ج ۷، ص ۳۵۴

۶- برای نمونه نگاه کنید به:

J. MANDAVILLE, *The Ottoman Province of al-Hasa in the 16th and 17th Centuries* *JAOS* 90 (1970), 498.

۷- زینی دحلان، خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، قاهره، ۱۳۰۵ هجری، ص ۷۵

۸- نک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۸۵

۹- خلاصهٔ الاثر، قاهره، ۱۸۶۹، (چهارجلدی)، ج ۲، ص ۴۶۱

۱۰- نک: محبی، ج ۲، صص ۱۹۵ تا ۱۹۶، ۴۵۷ تا ۴۶۴، ج ۳، صص ۱۶۶ تا ۱۶۱ همچنین ۲۷۱ و ۲۷۲

۱۱- اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۸۶

۱۲- اعیان الشیعه، ج ۳، صص ۶۵ و ۶۶ (گزارش ابن معصوم در سلافة العصر)، محبی، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۱

13. EI2 «al-Antaki» (C. BROCLELMANN-[j.VERNET]):ASM VIM 375-376

و نک: المحبی، ج ۲، صص ۱۳۹-۱۴۰

۱۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۷۰: الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، ۱۹۸۳، (۲۵ جلدی)، ج ۳، ص ۴۷۶

۱۵- محبی، ج ۴، صص ۴۶ و ۴۷: الحر العاملی، امل الأمل فی ذکر علماء جبل عامل، بیروت، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۲۸۱: البحرانی، لؤلؤة



- البحرین، نجف، ۱۹۶۶، صص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ کحاله، معجم المؤلفین، دمشق، ۶۲-۱۹۵۷، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ الخوانساری، روضات الجنات، قم، ج ۷، صص ۳۸-۳۶
- ۱۶- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۷؛ امل الأمل، ج ۲، ص ۲۴۶؛ لؤلؤة البحرین، صص ۱۱۹-۱۱۷؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۰؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۷۹
- ۱۷- محبی، ج ۳، صص ۱۳۳-۱۳۲؛ اعیان الشیعه، ج ۸، صص ۲۹۰-۲۸۶؛ لؤلؤة البحرین، صص ۴۰-۴۴؛ امل الأمل، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۴
- ۱۸- محمد حیدر بن علی بن حیدر بن نورالدین علی العاملی المکی (م ۱۱۳۹/۱۷۲۷) اشعاری از وی در ستایش شریف مکه باقی مانده. (اعیان الشیعه، ج ۹، صص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ لؤلؤة البحرین، صص ۱۰۷-۱۰۳) حسن الصدر، تکملة امل الأمل، صص ۲۶۰-۲۵۸، بیروت، ۱۹۸۶، و پسر او رضی الدین (م پیش از ۱۱۶۳/۱۷۵۴) راوی اشعار، مورخ و فقیه، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۶؛ تکملة امل الأمل، صص ۲۱۰-۲۰۸؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۶۷
- ۱۹- [مترجم]: رضوی کاشانی در کتاب «حدیقه الشیعه» خود که نسخه خطی آن در کتابخانه آیةالله مرعشی (ش ۱۱۲۴) موجود است در برگ ۴۹ علت به شهادت رسیدن وی را عدم هماهنگی با سنیان در تعیین روز عرفه یا به تعبیری مخالفت با حج اکبر سنیان دانسته است. «رساله مفرح‌الانام فی تاسیس بیت الله الحرام» او به کوشش ما در «میراث اسلامی ایران» دفتر اول، چاپ شده است. (قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۷۳)
- ۲۰- اعیان الشیعه، ج ۵، صص ۴۱۲ و ۴۱۳؛ الامینی، صص ۲۰۸ و ۲۰۹
- ۲۱- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶؛ الامینی، صص ۲۰۷-۲۰۵؛ محبی، ج ۴، صص ۴۳۲ و ۴۳۳
- ۲۲- اعیان الشیعه، ج ۴، صص ۱۷۱-۱۶۷؛ امل الأمل، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۱؛ لؤلؤة البحرین، صص ۸۰-۷۶؛ روضات الجنات، ج ۷، صص ۱۰۵-۹۶؛ تکملة امل الأمل، صص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ محبی، ج ۳، صص ۴۳۵-۴۳۲؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۲۰۵ نیز نک: EI2، مقاله «الحراالعالمی»، از (G.Scarcia)
- ۲۳- جزئیاتی در این باره گزارش نشده است اما به نظر می‌رسد که پیش از قرن هفدهم (دوازدهم) نبوده است. نک: المحسن الامین، خطل جبل عامل، بیروت، ۱۹۶۱، صص ۲۷۰، ۳۰۶
- ۲۴- تنها چیزی که من توانستم بیابم آن که میزان بن علی بن محمد الحسینی تا اواخر قرن شانزدهم امیر مدینه بوده است. (اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۹۹). زامبور در (Manuel de genealogie..., Hannover 1927, 115) از حسین بن زهری به عنوان امیر مدینه در حوالی سال ۱۱۰۰ / ۱۶۹۹ یاد کرده است. من نتوانستم نام او را در میان نسبنامه افراد خاندان بنوالحسین که در اختیار داشتم بیابم، در این زمان، اعقاب برخی از شاخه‌های هوشم، در قاهره سکونت داشته‌اند. از جمله قاضی مالکی محمد بن مسی بن محمد الجمازی الحسینی (م ۱۰۶۵ / ۱۶۵۵) که محبی (ج ۴، صص ۲۳۴ و ۲۳۵) از او یاد کرده است.
- ۲۵- نک: AS, V, 175، در شرح حال بدرالدین حسن بن شدقم (م ۹۹۹ / ۱۵۹۰).
- ۲۶- نک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۶؛ در شرح حال احمد بن سعد بن شدقم (م ۹۸۸ / ۱۵۸۰)؛ اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۸۲ در شرح حال فرزند و جانشینش محمد النقیب (م ۱۰۱۶ / ۱۶۰۷).
- ۲۷- اعیان الشیعه، ج ۲، صص ۵۹۶-۵۹۷
- ۲۸- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۶
- [مترجم]: در «عباسنامه»، (ص ۲۲۴) آمده است که شاه عباس پس از رسیدگی به موقوفات، و پرداخت حق مستحقان، مبلغ هفتصد تومانی را که زیاد آمده بود «به وظیفه سادات بنی الحسین ساکن مدینه مشرفه مقرر فرمودند که هر ساله بلاکسر، مصحوب

مردم معتمد جهت ایشان فرستاده می‌شد.

۲۹- در باره این سلسله نگاه کنید به:

A. Rizvi, *Asocio-intellectual history of the Isna 'Ashari Shi'ism in India*, Canberra, 1986, 281-293

۳۰- اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۵

۳۱- A. Rizvi, 286، در آنجا همین مطلب را نقل کرده اما آن را در دوره برهان اول نظام شاه آورده است. و طبعاً سید حسن به عنوان فرزند برهان خوانده شده است.

۳۲- همان، صص ۱۷۸-۱۷۵

۳۳- همان، ص ۱۴۳

۳۴- همان، صص ۴۸۴ و ۴۸۵

۳۵- همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲

۳۶- در باره سلسله قشیشاهیبه نک:

H.K. SHERVANI, *History of the Qutbshahi dynasty*, Delhi 1974, A. RIZVI, 292-341

۳۷- اعیان الشیعه، ج ۳، صص ۱۵۳ و ۱۵۵؛ معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۵۹ SHERVANI, 601-603; A. RIZVI, 336-337

۳۸- اعیان الشیعه، ج ۸، صص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۸

[مترجم]: وی در سال ۱۱۲۰ در شیراز درگذشت. (ریاض العلماء، ج ۳، صص ۳۶۷-۳۶۳).

۳۹- منابع غنی‌ای در باره جبل عامل وجود دارد که من به سه مورد اشاره می‌کنم. محسن الامین، خطط جبل عامل، بیروت، ۱۹۶۱؛

محمد تقی الفقیه، جبل عامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۸۶؛ م. بابر الصفا، تاریخ جبل عامل (بدون محل و تاریخ چاپ).

۴۰- در باره کرکی به مقاله مادلونگ در دائرة المعارف اسلام EI2 مدخل «AL-Karaki» رجوع کنید. در باره موقعیت او در دوره صفوی

نک:

SAID AMIR ARJOMAND «Two decrees of Shah Tahamsp Concerning Statecraft and the Authority of Shaykh al-karali» (ترجمه شده در) SAID AMIR ARJOMAND (ed) *Shi'ism, Authority and Political Culture*, 19990, 250-262

۴۱- اعیان الشیعه، ج ۸، صص ۱۴۳-۱۵۸؛ امل الامل، ج ۱، صص ۸۵-۹۱؛ تکلمة امل الامل، صص ۲۱۲-۲۱۷ الدر المنثور، علی

العاملی، قم، ۱۳۹۸ ق، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۹۹، لؤلؤة البحرين، صص ۲۳-۲۸؛ معجم المؤلفین، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۹۴

۴۲- اعیان الشیعه، ج ۴، صص ۵۶-۶۶؛ امل الامل، ج ۱، صص ۷۴-۷۷؛ تکلمة امل الامل، صص ۱۸۲-۱۸۶؛ روضات الجنات، ج ۲،

صص ۳۳۸-۳۳۹؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۷

۴۳- در باره سفر شهید به استانبول نگاه کنید به:

M. SALATI, «Ricerche suiiio scisimo nell'Impero: il viaggio di Zayn al-Din al-Ahahid al-thani a Istanbul al tempi di Solimano il Magnifico» *Oriente Moderno* N.S. 9, 1-3 (1990), 81-92.

۴۴- اندکی پس از کشته شدن شهید ثانی، شاگرد وفادار او حسین عاملی، همراه خانواده خود به دربار صفوی رفت. شاگرد دیگر او، علی بن

احمد بن ابوجعفر الحرثی الهمدانی (م ۱۰۰۵/۱۵۹۷) جبل عامل را برای پیوستن به خانواده خود ترک کرد. وی ابتدا در کربلا توقف



کرد، پس از آن به دورق رفت و از آنجا عازم هویزه شد. (اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۲)  
 ۴۵- نک: علی‌العاملی، الدرالمشهور، ج ۲، صص ۲۰۹-۱۹۹؛ محبی، همان، ج ۲، صص ۲۳-۲۱؛ امل‌الآمل، ج ۲، صص ۶۳-۵۷؛ تکملة  
 امل‌الآمل، صص ۱۴۲-۱۳۸؛ روضات الجنات، ج ۲، صص ۳۰۲-۲۹۶؛ لؤلؤة البحرين، صص ۵۱-۴۵  
 ۴۶- علی‌العاملی، ج ۲، صص ۲۲۲-۲۰۹؛ معجم المؤلفین، ج ۹، صص ۲۰۰-۱۹۱؛ تکملة امل‌الآمل، ص ۳۴۱؛ لؤلؤة البحرين،  
 صص ۸۵-۸۲؛ روضات الجنات، ج ۷، صص ۴۵-۳۹  
 ۴۷- علی‌العاملی، ج ۲، صص ۲۳۸-۲۲۲؛ لؤلؤة البحرين، صص ۸۲-۸۰؛ امل‌الآمل، ج ۱، صص ۹۸-۹۲؛ اعیان الشیعه، ج ۷،  
 صص ۱۶۲-۱۵۹؛ محبی، ج ۲، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۹۴؛ تکملة امل‌الآمل، صص ۲۲۰ و ۲۲۱  
 ۴۸- در بارهٔ حروفش نگاه کنید به:

A. ABU HUSAYN, *Provincial Leaderships in Syria, 1575-1650*, Beirut, 1986, 126-152; A.M.

BAKHIT, *The Ottoman Province of Damascus in the 16th Century*, Beirut, 1982, 175-178

۴۹- در بارهٔ کُرک نوح نگاه کنید به: نصرالله، تاریخ کُرک نوح، دمشق، ۱۹۸۶؛ EI2؛ مدخل «کُرک نوح» از  
 D. SOURDEL؛ در بارهٔ خاندان حنش نک:

M.A. BAKHIT, «The Role of the Hanash Family, 790 - 976 / 1388-1568», in *Land Tenure and Social Transformation in the Middle East*, T. Khalidi ed., Beirut 1984, 257-289. M.A.

BAKHIT, *The Ottoman Province of Samascus in the 16th Century*, 204-206.

۵۰- نصرالله، همان، ص ۱۸۶

۵۱- شیخ حر عاملی در کتاب امل‌الاملاز از محمد بن احمد الحتانی‌العاملی به عنوان قاضی بعلبک در حوالی ۱۰۳۰/۲۱-۱۶۲۰ یاد کرده  
 است (امل‌الاملاز، ج ۱، صص ۱۳۷-۱۳۸). تمامی آن چیزی که ما در بارهٔ وی می‌دانیم منحصر به شعری است که تمایل شیعی او را  
 نشان می‌دهد.

52. M. MOMEN, *An Introduction to Shii Islam*, New Haven 1985, 97.

۵۳- در بارهٔ بنو زهره بنگرید به:

M. SALATI, *Ascesa e caduta di una famiglia di asraf sciiti di Aleppo: i Auhrawi o Zuhra-Zada (1900-1700)*, Roma, Istituto per l'Oriente 1992.

۵۴- در بارهٔ این مشهد بنگرید به:

J. SAUVAGET, «Deux sanctuaires chiites a Alep», *Syria* (1928), 224-237; B. AMORETTI SCARCIA, «A proposito della tipologia religiosa sciita: Aleppo-Mashhad», in *Studi in onore di Francesco Gabrieli*, Roma, 1984, II, 701-709:

نهر الذهب فی تاریخ حلب، حلب، ۲۶-۱۹۲۲، (سه جلدی)، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۵، ابن‌شحنه، الدر المنتخب فی تاریخ مملکت

حلب، دمشق، ۱۹۸۴، صص ۸۵-۹۰

\* مترجم: نیز نگاه کنید: احیاء حلب و اسواقها، خیرالدین الاسدی، دمشق، ۱۹۸۴، صص ۳۴۸-۳۵۰. در آنجا مطالبی به نقل از

ابن شداد در الاعلاق الخطیبة (ج ۱، ص ۵۰) و او از ابن ابی طی مورخ شیعی حلبی در قرن هفتم آورده است)

۵۵- الغزوی، همان، ج ۱، ص ۱۹۲

56. C.H. IMBER. «The persecution of Ottoman Shiites According to the Muhimme Defterleri, 1565- 1585» Der Islam 56 (1979), 250-253.

57. M. MOMEN, op, cit., 106

۵۸- در باره آن به ارجاع شماره ۵۴ نگاه کنید. و نیز:

M. Soberheim, «Das Heiligtum Shaykh Muhassin in Aleppo», Melanges H. Deremborg, Paris, 1940, 379-390.

\* (مترجم) نیز نگاه کنید به: نهر الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸، احیاء حلب و اسواقها، خیرالله اسدی، دمشق، ۱۹۸۴، صص ۳۵۱-۳۵۲

۵۹- در باره زهراوی‌ها نک:

M. SALATI, *Ascesa e caduta di una famiglia di Asraf sciiti di Aleppo: i Zuhrawi o Zuhra-Zada (1600-1700)*, Roma, Istituto per l'Oriente 1992; on their waqf see also M. SALATI, *Alcuni documenti giuridici aleppini in materia di waqf dei secoli XIV-XVII*, Roma, 1991, 49-61.

۶۰- این جشنها به تولد حضرت محمد (ص) یعنی مراسم مولد النبی (ص) ارتباط داده می‌شد. نک: الغزی، همان، ج ۲، صص ۲۸۲-۲۸۳

۶۱- در باره این روستاها بنگرید به کار من با عنوان:

«I villaggi imamiti della provincia di Aleppo in epoca ottomana», R.S.O. LXIII/4 (1989), 1990, 231-255.